

مکتب سی مرغ بخش دوم ۲

سی مرغ و کثرت گرایی

مهدی مطهرنیا

اندیشکده آینده اندیشی سیمرغ

سیمرغ بارینخ

- تکثرگرایی و پادپارادایم آن

در کتاب تغییرات و پارادایم گستره پریپهنایی از معانی و تعاریف و شاخص گذاری ها در رابطه با "پارادایم" را بازگشودم. در بخشی از این کتاب می توانید این سطور را بازباید:

«لایتل» پارادایم را چنین تعریف می نماید: «پارادایم عبارت از شبکه ای نیرومند از الزامات و تقلیدات مفهومی "تئوریک" ابزاری و روش شناختی است». پارادایم، جهان بینی های جامعی هستند که محققان برحسب مقولات آنها، داده های تجربی خود را سامان و نظم می بخشند.

در شاخص شناسی باورواره ها باید به نکات چندی توجه داشته باشیم که با چسبندگی این موارد پارادایم محتوای درونی پذیرفته، و شکل بیرونی خود را در جلوی دیدگان می آراید. از این دریچه نگرش، باورواره ها خود بازتابی از گزاره های زیر اند:

۱- علم امری تکوینی؛ اما، غیر جبری است.

۲- علم در مسیر توسعه خود، به تدریج رشد، و پیشرفت، پیدا می کند؛ ولی توسعه آن در گرو جهش های معنادار و تعریف پذیر است.

۳- ادامه پیوسته ی مسیر تغییر و توسعه ی تدریجی علم پایایی علم را در بستر حیات بشری تضمین می کند. توسعه علم در گرو پذیرش دگرگونی به عنوان یک فرصت برای پویایی دانش، و تجدید نظر در باورهای عالمانه است.

۴- پویایی در گرو قبول تغییر است و تغییر پارادایم زمانی روی می دهد که مفروضات و باورهای پایه ای ما تغییر کند.

۵- پارادایم، یک باورواره است. پارادایم، یک الگوواره نیست. چراکه، دارای هستومندی نظری و فلسفی است. لغت نامه مریام-وبستر این واژه را چنین تعریف می کند: «یک چارچوب فلسفی و

نظری از یک رشته یا مکتب علمی در کنار نظریه‌ها، قوانین، کلیات و تجربیات به دست آمده که قاعده‌مند شده‌اند»

۶- باورواره‌ها آن اندازه قوی هستند که به جغرافیای "بدیهیات"، وارد می‌شوند؛ ولی، بدیهی نیستند. پارادایم‌هایی که از زمان‌های قدیم موجود بوده‌اند از طریق آموزش محیط به افراد، برای فرد به صورت چارچوب‌هایی «بدیهی» در می‌آیند؛ اما به شکل مطلق بدیهی و ماندگار نیستند.

۷- باورواره‌ها، محصول تفکر جمعی‌اند و با پیوست درونی پیوند خورده‌اند به عبارت دیگر، پارادایم آن چیزی است که اعضای یک جامعه علمی با هم و هر کدام به تنهایی در آن سهیم هستند.

۸- باورواره‌ها، پایدار هستند و در زمان به مقاومت آن‌ها افزوده می‌شود. پارادایم‌ها خیلی دیر در ذهن ما انسان‌ها شکل می‌گیرند اما زمانی که یک پارادایمی -خواه مثبت و خواه منفی- در ذهن فردی شکل گرفت، به دشواری می‌توان آن پارادایم را جایگزین کرد؛ به طور مثال، افرادی که دارای گرایش‌ات خاص سیاسی/مدنی/مذهبی و غیره هستند را خیلی سخت می‌توان دستخوش تغییر ساخت چرا که در طول سالیان سال این پارادایم‌ها در ذهنشان گرفته و روز به روز هم بر استحکام پارادایم‌های موجود افزوده می‌شود.

پارادایم از این جهت باورواره است که چکیده‌ی حاصل از درهم تنیدگی دانشواژه‌ها، متغیرها، و نظریه‌ها، -قوانین، کلیات و تجربیات- است. الگوها و سرمشق‌ها یا مدل‌ها یا حتی «بن‌نگره‌ها»، پاسخگوی دانشواژه پارادایم در زبان پارسیان نیست. البته، باور در افکار عمومی بیشتر جنبه اعتقادی از خود نشان می‌دهد و فرا اندیشه انسانی و علمی به نمایش در می‌آید در حالی که باور در این معانی محدود نمی‌شود.

از همین رو باورواره‌ها؛ در دو سطح برونی -زیرین- و لایه درونی، -زیرین- قرار دارند. این لایه‌های درونی باورواره‌ها است که سطح برونی را در ساحت‌های گوناگون علمی باز پرورش می‌دهد. لایه‌های درونی پای پویا تر از سطوح بیرونی هستند و در ساحت‌های گوناگون علوم مختلف و در قالب پارادایم‌های مختص به آن ساحت‌ها پژواک و به گونه‌ای باز تعریف می‌شوند».

باورواره حاکم بر نظام اندیشگی ما ایرانیان پیامد سال‌ها ثبات در برابر تغییر و تغییر‌گریزی‌های خودساخته و دیگر پرداخته بوده است. ایرانی که در پرتو اندیشه‌های والای ایرانیان اصیل و کهن دیار پاک سرشت این سرزمین به تکثر معنادار باور داشته است. نماد اصلی این معنا در تختی با پایه‌هایی به اندازه چند سانت از زمین بالاتر قرار می‌گرفته است. این نماد پراقتدار ولی در همان حال محصول برساخته کثرت‌های پر قدرت ایرانی، بر مسند بالاترین مقام حکمرانی در دستی عصای قانون و در دست دیگر نیلوفر آبی داشته است.

در این سرای ما در پی آن بوده ایم که زمینه‌های ایجاد نوعی الهیات پلورالیستی را بر سازیم. این الهیات سازنده و بالنده می‌توانست از ایران "**مرکز جغرافیایی هم‌بختی در درون و هم‌راهی با برون**" بر سازد. الهیات پلورالیستی، معلول تماس ادیان در جهانی متکثر است که هیچ‌گونه معیار مشترک یا حقیقت واحدی نداشتند که بتوانند بر آن اجماع کنند. ایران اصیل و اصالت ایرانی این فقدان را بازدید و تلاش کرد در پیکره رفتار و کنشی تگثرگرا با قبول خدایان ادیان دیگر به عنوان بازتعریف خدای واحد خود به تکثر در پذیرش خدای واحد در پرتو عقل متکثر آدمیان مهر زند. بازتاب این معنا را می‌توان در "**دستان موسی و شبان**" و نظم‌واره‌ی ادبی آن بازیافت.

اما با وجود آن همه تلاش و مجاهدت‌های وافر ایران ما نیز در گیر نفی‌گرایی و در توحید تکثرگرای خود به وحدت نفی‌گرایانه روی آورد. این جغرافیا به عنوان مکانی دارای کد ژئوپلیتیک و ژنوم ژئواستراتژیک در نهایت با قرار گرفتن در چهارراه تهاجم‌های غرب و شرق به این مکان پراهمیت در زمانه‌های گوناگون تاریخی و با یورش زبان‌های مختلف مهاجم اصالت تکثرگرایانه‌ی خود را به "**قداست وحدت‌گرایی**" بخشید که در درون خود نه وحدت که "**تقدس وحشت**" را در قالب وحدت در سازه و سازمان دولت به عنوان نهاد سیاست بر مردمان تحمیل کرد. حاکم واحد به جای مردم حاکم نشست و یک پله پایین‌تر از خدا در سلسله مراتب قدرت بعد از خدا جای گرفت و خود را به جای خدای واحد تکثرآفرین؛ به خدای واحد تکثرگریز و مستولی و چیره بر مردمان؛ تبدیل کرد.

پارادایم وحدت در کثرت و کثرت در وحدت را بر ساخت. در تفسیر آن همه چیز را به اراده حاکم و حاکم را تجلی بخش عرفان خدا و تبعیت از او را به منزله ی والاترین نشانه ی پاکی و سرشت پاکدامنی خواند.

این همه قداست زایی بر ستون فقرات "قدرت" سنگینی کرد. از حاکم خدا ساخت و حکم الهی بر ساخت و هرگونه آرایش منزه و پاک کثرت گرایی را از اندام وجودی ایرانیان پیرایش نموده بر زمین ریخت. فراموش کرد که حاکم از درون این تکثر بر ساخته شده، به وحدت رسیده و واحد بودن او در خدمت به این تکثر و پاک سرشتی در انجام این خدمت، از احترام بهره یافته است. از یاد برد که در مسیر دانایی افزایی فزون تر کثرت ها نسبت به اصالت عملی و نیاز اجتماعی و ملی برای ساماندهی و سازماندهی اجتماعی - سیاسی به حکم و حاکم و وحدت پیشوایی نیاز دارد؛ نه برای بردگی و بلند داشتن حاکمان برای حکم راندن و چیرگی !!!.

قداست و پاکی و منزه بودن آدمیان در نهاد احترام فزاینده به کثرت ها در قالبی سیمرغ گونه در برابر سی مرغ؛ بر دامان ایرانیان نشسته بود، اما، در دیرینه تاریخ و انحراف این اندیشه به تمامیت خواهی حوزه حکمرانی در قالب حاکمان مقدس بدل شد. خود را جایگزین پاکی اصیل و اصالت قداست آفرینشگر هستی؛ دانست و خویش را تصمیم گیر مطلق العنان کثرت های دیگر بر ساخته و به دیگران تحمیل کرد.

هر چند این دیگران بودند که با بازتعریف این اندیشه در پرتو استبداد درونی خود دیکتاتور های بیرونی را هیبت بخشیدند. پشت سر آن ها پنهان شدند و داشته ی سرکوب شده، پنهان و درون مایه ی تحقیر شده خود را در تعظیم تکریم "چیرگی" ها التیام بخشیدند!!!.

فره ایزدی^۱ را که بر سازنده ی ادراک حکیمانه و سیمرغ گونه ی احترام به کثرت ها بود در بلند مرتبگی بی تزلزل و غیر منتقدانه حکم حاکم تعریف کرده و بر سخن حقی مراد باطل، چیره ساختند.

^۱ فره ایزدی نوری است از جانب خدای تعالی که بر خلائق فایز می شود که بوسیله آن قادر شوند بریاست و حرفتها و صنعتها و از این نور آنچه خاص است بپادشاهان بزرگ عالم و عادل تعلق گیرد...

نوری که از جانب آفرینش گر آفریده ها که بر خلاق فایز می شود به امری منحصر به فرد برای حاکم تبدیل شد. به جای "مردم" "حاکم" را نشاندند و به جای بر ساختن ملّتی قدرتمند مردمانی تابع محض را در پیکره ی واحد تبعیت از حاکم؛ نه قانون و رهایی از چیرگی و تسلط، محدود کردند.

«وحدت با هم»، در تبعیت از وی و "همه با او" به جای "همه با هم" عملیاتی شد. فراموش شد. فره ایزدی نور دانسته شده بود. این نور به ریاست و حرفه ها و صنعت ها و ... همه ی مجموعه ها داده شد و از این نور آنچه خاص است به پادشاهان بزرگ عالم و عادل تعلق گرفت. آنانی که در انوار درخشان وجودی خویش این نور را ادراک، و در عرصه موجودیت خویش کثرت ناشی از درخشش این نور را پاس می داشتند، دل در گرو آزادی و آزادگی و بر ساختن اومانیسیم رهایی و پهنا بخشی به مفهوم آدمیت ایرانی داشتند.

در فقدان مخرج مشترک قابل اتکا برای ضمانت اجرای قوانین بر ساخته در مناسبات قدرت جهانی است که بشریت ناگزیر به همزیستی و تعامل سازنده با دیگر هم نوعان خود هستند. در برابر چنین چالشی چه باید کرد؟ تا نیمه ی دوم قرن بیستم، راه حل بنیادین چنین چالشی، ترویج نوعی «پلورالیسم اجماع-بنیاد» بود.

پلورالیسم سازگارساز یا اجماع - بنیاد؛ بر منطق همگرایی² میان نیروها تمرکز دارد. این جهت گیری باور دارد که در یک دیالوگ عقلانی و عقل گرایانه با حفظ بی طرفی میان نیروهای نامتجانس می توان بر سر اشتراکات حداقلی به تفاهم و وحدت رسید. این معنا خود بر بنیاد پذیرش تکثر در ارتباط است.

این دیدگاه پلورالیسم اجماع-بنیاد را می توان در اندیشه یورگن هابرماس پی جست. تجربه ی جهانی نشان داده که مهم ترین نظریه پردازان مانند وی نیز در نهایت با وجود ادعای گشودگی به تکثرگرایی، همچنان آشکالی از دین ورزی و سیاست ورزی، تحت لوای ادغام در جامعه ی جهانی را دنبال و در نهایت وحدت را بر کثرت چیره می سازند. طباطبایی نیز در ایران شهر و حساسیت هایش نسبت به قدرت مرکزی و چیرگی آن در این گستره، قرار می گیرد.

در همین راستا در آن ینگه دنیا نیز تبدیل نشدن مهاجران مسلمان به شهروندان معمولی غرب را به سازش ناپذیری گزاره های عقیدتی اسلام با مدرنیته نسبت می دهند. همان گونه که از سوی دیگر شرقیان و مسلمانان در کشورهای اسلامی با نگاه های سخت هرگونه نزدیکی به غرب و با فرهنگ و تمدن غربی را غرب زدگی و نزدیکی به دشمن و خیانت به آرمان ها و ایده های بر ساخته در باورواره های خود می بینند. به نظر می رسد که پلورالیسم اجماع-بنیاد با نوعی «خود-تناقضی» روبرو می گردد.

در میان ما بیش از آن ها، بردباری، رواداری، مدارا و تفاهم واژه هایی هستند که به زیبایی از آن ها سخن گفته می شود ولی در نهایت در نظام اندیشگی کلام محورانه ی حاصل از این رودرویی؛ همه این مفاهیم، به باور به جهانشمولی ای که چندان شمولیتی ندارد؛ می انجامند. اجماعی که اجماع نیست. زیباواژه هایی که رنگ می بازند. جماعت دینداران تا آنجایی به رسمیت شناخته می شوند که بتوانند خود را تا مرتبت شهروند جهانی تعالی بخشند و تعهد خویش را به اصول جهان شمول عقلانیت مدرن اعلام کنند.

ریشه این امر بر اساس فرایندی روی می دهد که در آن باوراره های اساسی به صورت گزاره های حق محورانه ی ماورایی در کالبد احکام^۳ مقدس جان می گیرند و مرکزیت هیمنه طلبانه ی نقدناپذیر می پذیرند.

در بیانیه ای بر ضد کلام محوری آوردم: « جهان فردا بیش از زمان های دیگر در پرتو فرا باورواره یا پادپارادایمی شکل خواهد گرفت که کثرت را نقطه عزیمت باور خود؛ و وحدت را در گرو پذیرش کثرت قرار خواهد داد. در بستر خرده گفتمان های فرامدرنیسم سویه های معرفت شناسی جدیدی چهره نشان خواهند داد که آدمی را از مرزهای تفکر انتقادی در ساخت تصاویر آینده نگارانه به تخیل های آینده پرورانه، و در بلندای تخیل به توهم های آفرینشگر آینده گمانه بر خواهد کشاند. «وحدت در کثرت و کثرت در وحدت»، به «کثرت در وحدت و وحدت در کثرت»، بیش تر از گذشته سوی خواهد آورد.

³ Jurisprudence

در این وادی مدلول های جدیدی برای دال های کهن همچون دوانگاری، تمایز ، و کثرت باز می یابیم. در بستر فراگفتمان استیلاطلب یا چیره جوی دوره های گوناگون تاریخ، جدای از جغرافیای شرق و غرب همواره آدم استیلاجو، آدمیت خود را به فراموشی سپرده است و در هیبت «انسان» فراموشکار دور افتاده از آدمیت خویش تعریف منِ فعال یا « «ا خود را در گرو ردّ و رودرویی با «دیگر» یا «Other» خویش بازیافته است.

در ترسیم دیرآشنای تصویر کلی جهان و ترسیم کهن مدل نظام بین الملل، اگر چه الگوی اندام واره ای وجود دارد و از آن مدل امپراتوری برون می تراود، اما، در این اندامواره سر؛ خود را با نفی دیگر اندام و کهنتر و دگر دانستن آن ها بر اوج می نشاند. امپراتور نه بر تارک این اندام و جزو این اندام که بر فرق آن مسلط است و سلطه ی خود را در نفی دیگر اندام به نفع خود برمی سازد. او در این اندام است ولی با این اندام نیست. آن را از توازن، رشد، پیشرفت و توسعه بازمی دارد. او که باید رهبر راه باشد، رهنز راه می شود. امیرکبیر ها را در حمام فین رگ می زند. برای کمترین امکانات بیشتر و سودای رفاه فزون تر برای خود و همراهانش منابع ملی را نادیده و توسعه ملی را نادیده می انگارد.

این معنا نه تنها در باند پرپهنای الگوی نظم جهانی؛ که بر ریزباند وجودی موجودیت های خرد انسانی هم حاکم است. هویت به معنای Identity نه بر مبنای گفتمان مثبت که بر اساس گفتمان منفی ؛ به خود جامه ی تعریف می پوشاند. هویت، بر خلاف هستومندی خویش، تلاش دارد با نفی دیگری به اثبات خود نایل آید».

این "بیماری خاص تاریخی" بر بافت ستون فقرات جامعه ملی ایرانیان نشسته است. باورواره حکم بر آن را با گذر از مجرای "کثرت به وحدت و وحدت به کثرت" و تبدیل آن به "وحدت در کثرت و کثرت به وحدت"، با بنیادی پیوند خورد که کلام محوری را بر ساخت. آن را مقدس ساخت، و بر شانه ی هیمنه طلبی و تسلط گرایی شغل زیبایی از کارآمدی نهاد. دیکتاتور را ستایش کرد. بر وی جامه تقدیس پوشاند. همین معنا در سلسله مراتب اثرپذیری و اثرگذاری ریختار و ساختار و در نهایت عاملیت ها را تحت تأثیر پی در پی قرار می دهد.



این جهت گیری؛ "ضد کثرت گرایی" را در یک جامعه نهادینه می سازد. تمامی شئون زندگی را در لایه های مختلف تحت اثر خود به دنبال خود می کشاند. به گونه ای که سطح فرابرونی یا عاملیت در لایه ی لیتانی با وزن سنگین خود بر همه چیز فایق و به استبداد فردی و دیکتاتوری می انجامد. این معنا در نظام سلطه کلیسا با اندیشه های قدیس محورانه مذهبی و چیرگی پادشاهان با تکیه بر نظریه هایی چون نظریه جیمز اول در تاریخ غرب، قابل شناسایی است.

در کلید سیاست در سال ۱۳۹۲ و در آغاز فعالیت این نشریه که بعدها به روزنامه کلید تبدیل شد، بر اساس درخواست سردبیر این مجله که از همکاران دانشگاهی من بود در باب هویت به موضوع "هویت های تک سرنشین دانش بنیاد" اشاره کردم. بعدها این معنا را بیش تر به کار بردم. در جمعی از دانشگاهیان گفتم:

«اگر مروری بر تاریخ رسانه داشته باشیم، در خواهیم یافت رسانه‌ها سه عصر را پشت سر گذاشته‌اند؛ «عصر چاپ گوتنبرگ»، «عصر رسانه‌های الکترونیک» و «عصر رسانه‌های مجازی» و اکنون در آستانه عصر چهارم حیات رسانه‌ای؛ یعنی در «اتاق شیشه‌ای» به سر می‌بریم.

کارکرد هر یک از این عصرها در «کنترل افکار» متفاوت بوده است؛ در عصر نخست رسانه‌ها، هدف مدیران رسانه‌ای کنترل، سانسور و دروازه بانی خبر بود. در عصر دوم، ارائه انبوهی از اطلاعات به مخاطب مدنظر قرار گرفت. در عصر سوم رسانه‌ها، تقسیم کار بین‌المللی اطلاعات بین مخاطب و رسانه برای کنترل افکار را شاهد هستیم، اما با این حال، مخاطب هنوز «پیام‌گیر» است.

امروزه عصر چهارم رسانه‌ها در حال آغاز است، این عصر تنها به کنترل بسنده نمی‌کند بلکه افکار را نیز تغییر می‌دهد. در این وضعیت، دهکده جهانی مک لوهان و جهان یکدست شده توماس فریدمن دیگر نمی‌تواند پاسخگو باشد. آنچه برای مک لوهان مهم بود، افکار عمومی جهان بود، به زعم او افکار عمومی در جهان آنقدر در حال نزدیک شدن به هم هستند که قدرت را به حوزه باورها، دیدگاه‌ها و نگرش‌ها کشانده است.

حال این سؤال مطرح می‌شود که جهان آینده چه رهبرانی را در خود پرورش خواهد داد؟ واقعیت این است که رهبر، اساساً ایده‌پرداز است و مدیریت نمی‌کند؛ به عبارتی، حتی نظارت بر اجرای ایده‌ها یا اجرایی کردن آنها را هم بر عهده ندارد. در این صورت مجدداً سؤال دیگری مطرح می‌شود و آن اینکه مدیریت ایده‌ها را چه کسی انجام خواهد داد و چه کسانی آنها را اجرا خواهند کرد؟ اینجاست که باید به تفاوت‌ها و تمایزهایی که جهان آینده با جهان امروز دارد، فکر کرد.

توماس فریدمن معتقد است که دیگر منابع انرژی جهان، چیزی به اسم نفت و قدرت نظامی نیست چراکه جهان آینده دنبال پارادایم جنگ‌های بدون سرنشین است، جنگ روایت‌ها است، ماهیت قدرت در حال تغییر است. امروز تیر و کمان تنها یک ورزش است، زمانی تیر و کمان مرزهای ایران را مشخص می‌کرد. در آینده و حتی امروز، دیگر قدرت نظامی جایگاه ویژه و رفیع گذشته خود را نخواهد داشت.

آنچه امروز رخ می‌دهد تحولات فناورانه‌ای است که همه ما را در «اتاق‌های شیشه‌ای» محصور کرده است. در این جهان، ما با مرگ فاصله‌ها مواجهیم. ارتباطات آنی و لحظه‌ای شده است و نه تنها

فاصله‌های جغرافیایی که فاصله‌های بین زبانی هم در حال از میان رفتن است؛ چراکه دنیای فناورانه امروز در حال ساخت دستگاه‌هایی است که بدون عاملیت انسانی کار ترجمه همزمان را انجام می‌دهد. بنابراین، باید به دنبال نظریه دیگری باشیم که بتواند این جهان جدید را توضیح دهد. همانطور که پیشتر تأکید شد تا عصر سوم رسانه‌ها، رسانه‌ها «پیام‌رسان» و مخاطب «پیام‌گیر» است به این دلیل که دیالوگی برقرار نبود و ارتباط یکسویه و در قالب منولوگ بود. تفاوتی که این شبکه‌های اجتماعی و اپلیکیشن‌ها ایجاد کردند، این است که شما دیگر تنها یک شنونده منفعل نیستید. شبکه‌های اجتماعی، انقلابی را ایجاد کردند که ذات این انقلاب، نه در اپلیکیشن‌ها نه در ویژگی‌های فناورانه آن نیست (که البته آنها هم در جایگاه خود اثربخش هستند) بلکه در تغییر و تحولی است که در ارتباطات و هویت آن ایجاد کردند به طوری که «پیام‌گیر» را به یک «پیام‌اندیش» فعال بدل کرده است. بر این اساس، دیگر نگرانی بابت اثرات منفی رسانه‌ها موضوعیت ندارد.

در اتاق شیشه‌ای نمی‌توان دروغ گفت، دیر یا زود می‌فهمیم که باید همان باشیم که هستیم؛ چرا که همه یکدیگر را می‌بینیم. از این رو، معادله قدرت نیز دچار تغییر و تحول ذاتی می‌شود. قدرت فقط یک سقف نیست، نرم نیست، هوشمند نیست. قدرت امروز تغییر و تحولات دیگری را تجربه می‌کند.

وقتی «مرگ مرزهای زبانی» رخ دهد، انقلابی به مراتب اثرگذارتر از انقلاب گوتنبرگ رخ خواهد داد. یک فرو ریزش بزرگ در انتظار قدرت در دنیای آینده است. آنچه رسانه‌های آینده در جامعه جهانی بازتولید خواهند کرد، نقطه عزیمتش یک **big bang** دیگر است. یک زایش جدید در پیش است و اگر ما برای آن زایش جدید آماده نباشیم، دچار «غافل‌گیری استراتژیک» خواهیم شد. مثل بسیاری از زایش‌های بزرگ دیگری که رخ داد و ما همواره مانند «آلیس در سرزمین عجایب» سرگردانیم؛ به تعبیری، کنده شدن آدمی از زمان و مکان و داخل شدن آدمی به دنیای واقعیت‌های موازی اتفاق افتاده است. باید واقعیت دنیای مجازی را باور کرد. وقتی به اتاق شیشه‌ای برچسب مجازی می‌زنیم، آن را واقعی نمی‌پنداریم، جدی نمی‌گیریم و در نتیجه نمی‌توانیم آن را کنترل، هدایت و رهبری کنیم. این تغییر و تحول حتی هویت فردی ما را هم دچار تغییر می‌کند. از این

جهت، من «هویت‌های تک سرنشین دانش بنیاد» را مطرح می‌کنم. تغییر هویت بسیار سخت است.

هویت یکی از با ثبات‌ترین پدیده‌های نظام هستی است اما هویت هم، از لغزندگی برای دگرگونی برخوردار است. امروز هویت‌ها از شکل «ملی» خود خارج شده و بعد «فردی» یافته‌اند. از این رو، وقتی هویت فردی در حال تغییر و تحول است، به تبع هویت‌های ملی ما را نیز تغییر خواهند داد. براین اساس، وقتی هویت‌ها، ملت‌ها را تغییر دهند، مرزها دیگر بی‌معنی می‌شوند و جغرافیا تنها زیستگاه جسمی ما خواهد بود. کشورهای فیس‌بوکی در آینده برای فرزندان ما در راهند و رسانه‌ها و آنها که در رسانه پیام را تولید می‌کنند، رهبری آینده جهان را برعهده خواهند گرفت.

در دنیای آینده، پیشگامی با آدم‌ها نیست بلکه با رسانه‌هایی است که انقلاب می‌کنند. همان‌طور که در بهار عربی رخ داد. به راستی چه کسی رهبری بهار عربی را بر عهده داشت؟ واقعیت این است که فرو ریزش بزرگ، نخستین نتیجه خود را در حوزه سیاست نشان خواهد داد.

آنچه در آینده شاهد خواهیم بود، رهبری جهانی رسانه‌ها ست. از یک طرف جهان میکرو و کوچک می‌شود و از طرف دیگر، اثراتش ماکرو و بزرگ می‌شود و باید از «دولت-انسان»‌های آینده یا «انسان-دولت»‌های آینده سخن گفت.

در چنین دنیایی است که نسل‌های جدید به نگرش‌های کثرت‌گریز پاسخ منفی می‌دهند.

"وحدت نشانگان در تسلط فرد یا اندیشه‌ی کلامی در چیرگی فردی" به "مازاد نشانگان

در چتر جمعی گرایش و اندیشه‌های کلام‌گریز در اراده جمعی" راه پیدا می‌کند. گروه‌های

مرجع؛ تغییر می‌پذیرند. در کنار شیرصف‌تان و روباه صف‌تان پاره تویی "شتر صف‌تان" پدیدار می

شوند. جامعه «نوع خواه، تعددپذیر، انسدادگریز، تعصب‌گریز، تحجر‌گریز و و تقدس

گریز» می‌شود. در این گستره پرهنا است که شتر صف‌تان اعتماد و اعتبار در کوهان خود ذخیره

می‌کنند و مردمان را از گذرگاه‌های سخت می‌گذرانند. همین‌ها هستند که در عرصه حیات

عمومی و صحن سیاست وارد می‌شوند و در هنگامه‌ی جولان تکثرگرایی مرجع می‌شوند. گفتم

و تکرار کردم زمانی که آن‌ها کینه‌شتری بر دل گیرند و وارد عمل شوند دگرگونی کنترل‌نپذیر

نخواهد بود.

مکتب سی مرغ کثرت گرایی را به رسمیت می شناسد و بر اساس آن به «فرهنگ پروری از پائین، و پرسمان از بالا» بر اساس به رسمیت شناختن نقش «شترصفتان» در نزدیکی به مردمان کثرت خواه توجه دارد. آن ها باید به نخبگان و روشنفکران شیر صفت روباه صفت نزدیک شوند و به طبقه اثرگذار در بین مجموعه فراهمسنگان اجتماعی تبدیل گردند.